

## دیباچه

### دوستان و سروران گرامی،

آنچه در اینجا می‌بینید و از این پس نیز خواهید دید و خواهید خواند، در باره شجاع‌الدین شفا است، مرد بزرگ فرهنگ ایران، مبارزی که برای حمایت و بزرگداشت این فرهنگ تا پای جان آشتی ناپذیر ماند، با این اعتقاد که فرهنگ و تاریخ و تمدن ایران تنها ضامن آزادی همبستگی و پایداری ایران و ایرانی است

در این راه مبارز کهنسال ما هر آنچه را داشت از مادی و معنوی در طبق اخلاص گذشت و یکجا تقدیم ایران و ملت ایران کرد، و آنجا که به او هشدار دادند که به این خاطر جانش به سختی در خطر است و احتیاط کند، با لبخندی گفت **"مبارزه موثر را نمی‌توان در تاریکی انجام داد"**

در این راه **خمیر مایه او عشق و ایمانش به ایران بود**، ابزار کارش قلمی روان نویس و بی‌مشابه، و نیز وسعت معلومات کم نظیرش در باره تاریخ و فرهنگ ایران و در باره نور پراکنی بی‌مانند این تاریخ و فرهنگ به دنیا دلگرمی او برای ادامه این راه **اعتقاد همه جانبه اش به نسل جوان ایران بود**، نسلی که او حتی یک لحظه هم شک نداشت که ایران را آزاد خواهد کرد، ایران را باز سازی خواهد کرد و ایران را دوباره سربلند خواهد کرد

داشتن و خواندن کتاب‌ها و مقالاتی که شجاع‌الدین شفا در دوران سرازیری سهمگین ایران به سیاه چال جهل و حماقت برای روشنگری نسل جوان ما نوشت، در میهن ما جرم و جزای سنگین داشت و با اینکه او دیگر نیست هنوز هم دارد، و با این همه کم نیستند از همان جوانان مورد صحبت او که این کتاب‌ها را داشتند و خواندند و هنوز هم دارند و می‌خوانند، و هزینه سنگین این کار را هم پذیرفتند و پرداختند و هنوز هم می‌پذیرند و می‌پردازند

شجاع‌الدین شفا ۹۲ سال زندگی کرد و در تمامی این دوران طولانی با فرهنگ ایران و به خاطر آن زندگی کرد، و به جز **"هجده سال"** و **"چند ساعت"** بی‌وقفه قلم در دست او بود و برای فرهنگ ایران نوشت. تنها **"هجده سال"** داشت که با تصمیم به شناساندن فرهنگ و ادبیات دنیای غرب به هم میهنانش برای نخستین بار دیوان شاعر بزرگی از دنیای غرب را با ترجمه‌ای آن چنان روان و زیبا به ایرانیان ارائه کرد که از آن پس این طرز نگارش به صورت نمونه‌ای از روانی و زیبایی زبان فارسی در کلاس‌های ادبیات دانشگاه تدریس میشد

و تنها **"چند ساعت"** پیش از درگذشت او بود که آخرین کتاب او **"معمای ادیان"** به پایان رسید، در حالی که دیگر قادر به حرکت نبود و با صدایی که به زحمت شنیده میشد آخرین اصلاحات در آنرا به من که در کنار تخت او بودم دیکته میکرد، و پس از آنکه اطمینان یافت که این کار به پایان رسیده، درست هشت ساعت بعد با این تأسف که دیگر نمی‌تواند برای آزادی

میهنش مبارزه را ادامه دهد زندگی را به درود گفت. آخرین جمله‌ای که از او شنیده شد این بود که **"کار من تمام شده، ادامه راه با دیگران است"**ه

برای انجام این آخرین خواسته او و سفارش او است که من و بانو کلودین شفا، همسر باوفا و دستیار و شریک همیشگی کار و زندگی او تصمیم گرفتیم که در حد توانایی خودمان، که بسیار ناچیز است، راهی را که او، یک تنه، زیر سازی و هموار کرده بود باز نگاه داریم تا بتوان **بار عظیم و سنگین "روشنگری" او را که اکنون در نیمه راه است دست به دست رد کرد تا هر روز نزدیک تر به قرارگاه تاریخی اش بشود، آنجا که " آزادی و سربلندی ایران" برای قرار ملاقاتی سرنوشت ساز بی صبرانه در انتظار است**

این باور آسان نیست که این **"روشنگری" عظیم و بی مانند تا امروز یک نفره انجام شده، و یک نفره هم تا به اینجا رسانده شده، ولی از اینجا به بعد ادامه این راه و انجام این رساله دیگر کار یک نفر نیست و کار یکروز هم نیست، دست‌های بسیاری لازم است، روزهای بسیاری و همت بسیاری، همت ها میباید همه ایرانی باشد، و دستها تنها از آن ایرانیان- ایرانیاتی که "ایرانی" هستند و چشم به راه آزادی و در آرزوی بازیابی سربلندی و اعتبار دوباره ایران آن سربلندی و آن اعتباری که ما نسل گذشته شانس داشتش را داشتیم و برای مدت زمانی هم با لذت آنرا مزه مزه کردیم، ولی افسوس قدرش را ندانستیم و حالا دیگر هیچ کدامش را نداریم**

این مهم را من و کلودین، که احساس و وابستگی او به ایران و فرهنگ آن بیشتر از بسیاری ایرانیان است، برای خودمان انجام وظیفه می‌دانیم، و شکی ندارم که اگر هر ایرانی، به نوبه خود و در حد توانش، همت کند و همچون مرید این راه لحظه‌ای شانه به زیر این بار بدهد، پایان انتظار چندان دور نیست و رسیدن این گنجینه پر ارزش روشنگری به مراد آزادی هر روز نزدیک تر میشود. در اینراه همکاری همه لازم است، هر کس با هر تخصص، و هر کس حتی بی تخصص، شرط اصلی ایرانی بودن است، و کمک به ایران و ایرانی را وظیفه خود دانستن

از دید شجاع‌الدین شفا، نسل گذشته و نسل آینده هرکدام وظیفه ملی خاصی به عهده دارند و باید داشته باشند، نسل جوان ما ازادگران میهنمان و سربلندان ایران سربلند فردا هستند، و وظیفه نسل گذشته ما روشنگری آنان، برای آسان کردن راهشان است. نسل گذشته که در دوره کوتاه سرفرازی ایران و ایرانی زندگی کرده بوده، وظیفه دارد که حقایق آن دوره را برای جوانان ما روشن کند.

به باور استاد این راه و این کار نه انتخابی، بلکه وظیفه‌ای ملی و میهنی است، و کوتاهی در آن نیز چیزی کمتر از خیانت به ملت و مملکت نیست. در این باره جمله معروف دیگری از استاد بزرگمان باقی مانده **"وظیفه نسل ما روشنگری نسل آینده است، اگر در این کار موفق باشیم، این جوانان روشن شده خودشان راه پر فراز و نشیب رسیدن به آزادی و سربلندی را تنها طی خواهند کرد، در این باره حتی یک لحظه هم شک نداشته باشیم"**.

راهی که ما امروز، بدون هیچ ادعا و بدون هیچ نظری، در آن قدم می‌گذاریم به خاطر کمک به بر آوردن این آرزو است. هر نوع و هر شکل همکاری موثر، بدون نظر، بدون چشم داشت، و بدون انتظار قبول و رعایت حتمی و یا اجباری آن را، با نهایت فروتنی و قدر دانی می‌پذیریم، و هر کسی را که بخواهد با ما همراه شود و بخواهد و بتواند حتی یک قدم کوچک در راه پدر معنوی جوانان برومند ایرانی بردارد و رسیدن به مقصد و مقصود را آسان سازد، با جان و دل پذیرا هستیم.

اگر هنوز با نوشته‌های او آشنا نیستید، آنها را بخوانید، و خواندنش را به جوانان دور و بر خود پیشنهاد و توصیه کنید، این خود سادترین شکل و روش روشنگری و مبارزه با جهل و حماقت و سر افکندگی است.

**این بار "باید" به مقصد برسد، و این بار به مقصد "میرسد"**، اگر همه دست به دست هم بدهیم و "روشنگری نسل جوان" را وظیفه‌ای ملی و میهنی بدانیم، چون آنطور که شجاع‌الدین شفا گفته

## **برای آزادی و سربلندی ایران تنها یک راه وجود دارد**

### **روشنگری، روشنگری، .... و باز هم روشنگری**

آرزو و امید دارم که، همانطور که در پایان نامه آخرین کتاب استاد "معمای ادیان" نوشتم،

آن روز دور نباشد که ببینیم جوانان برومند و سربلند ما، در ایرانی دوباره سربلند و پر احترام به گرد هم آمده اند، و باور دارم که آنگاه اگر خوب بنگریم چهره شاد و خندان شجاع‌الدین شفا را نیز در بین آنها خواهیم دید.

به امید آن روز و به امید بازیابی ایران پاینده و آزاد، و دوباره سربلند، و دوباره سر افراز

داریوش شفا